

ضیا قاریزاده ، چراغی از فرهنگ افغانستان خاموش شد

گر راه عدم دانم گیرم سر راه خلق
کای نامدگان آنجا آسوده نشین بهتر

احمد ضیا قاریزاده ، شاعر توانا و مردمی، آواز خوان مشهور و دلپذیر ، به عمر ۸۵ سالگی به ساعت ۷ صبح ۲۳ جدی ۱۳۸۶ مطابق ۱۳ جنوری ۲۰۰۸ در تورنتو - کانادا، وفات نمود. به یقین که با مرگ این مرد بزرگ فرهنگی ، چراغی از فرهنگ کشور ما ، خاموش شد.

احمد ضیا قاریزاده که در مطبوعات ، جامعه فرهنگی و در میان مردم کشور ما بنام ضیا قاریزاده معروف است، در سال ۱۳۰۱ هـ ش مطابق ۱۹۲۲ م ، در یک خانواده دیندار ، صاحب فرهنگ و روشنفکر ، در شهر کهنه کابل متولد گردید. احمد ضیا در طفولیت یتیم شد و از نعمت نوازش و دانش پدر ، قاری دوست محمد ، محروم شد. قاری دوست که قرآنکریم را حفظ داشت و یکی از صاحب نظران و روشنفکران کشور بود، از طرفداران فعال و جدی نهضت فرهنگی ، اجتماعی و سیاسی شاه امان الله به شمار میرفت. قاری دوست محمد در دوره تاریکی فرهنگی حبیب الله کلکانی ، به امر او تیر باران شد.

شهادت و نبود پدر ، بر احمد ضیا که بعداً " قاریزاده" تخلص نمود، تاثیر عمیق نمود و این ضایعه در نوشته ها و اشعار او بار بار منعکس گردیده است.

" ز درد بی پدري هر زمان دلم تنگ است --- بهار عشق یتیمان بداغ خون رنگ است"

ضیا قاریزاده در سال ۱۳۰۷ هـ ش در لیسه امانی (نجات) شامل شد اما متأسفانه نگذاشتند که او مکتب را تکمیل نماید. نظر به استعداد خوبی که داشت ، بعداً در همان مکتب بحیث معلم زبان و ادبیات دری ، ایفای وظیفه می نمود.

ضیا قاریزاده مرد دانشمند ، تیزفهم ، خوش صحبت، طنز گو ، مجلسی ، ضعیف البنیه و کوتاه قد بود که خانواده او ، وی را بنام " شاه آغا" یاد میکردند و برآستی که به مقام شاهی سخن و ادب دری و فرهنگی رسید.

روزی یکی از خویشاوندان که صاحب قد و اندام بزرگ و دارای صدای نازک " مبین" بود بمنزل آمد ، همه به او سلام دادند و گفتند: " مانده نباشی خورد آغا". قاریزاده به او دید و گفت : (لقبیکه بمن بدهند ، به او داده اند. بهتر است بمن بگوئید "خورد آغا" و او را " کته آغا" نام دهید).

زمانی ، بعمر ۴۵ سالگی به صفت مشاور ادبی در وزارت اطلاعات و فرهنگ مأموریت داشت اما بوزارت نمی رفت و کتاب حاضری مأمورین را امضا نمی کرد. قاریزاده میگفت که شعر میگوید، می نویسد، غلطی های طباعتی روزنامه های انیس و دیگر روزنامه ها

را اصلاح کرده به ادارات مربوط می فرستد و حاضر است از طریق تلفون به وزیر مشورت ادبی نیز بدهد ، پس چه ضرورت که به وزارت برود و حاضری مامورین را امضا نماید. بعد از چند ماه ، قاریزاده را بر اساس حکم ماده (..) متقاعد ساختند و به او نوشتند که بر حسب ماده (..) به تقاعد سوق داده شده اید. قاریزاده خندید و به وزیر اطلاعات و فرهنگ نوشت : " جناب وزیر مرا بر حسب ماده (..) متقاعد ساختید ، مطمئن باشید که چندی بعد به حکم نر (..) دوباره مقرر خواهم شد. برآستی زمانیکه مرحوم محمد هاشم میوندوال ، آن مرد بزرگ کشور ، صدر اعظم شد، قاریزاده را دوباره مقرر کرد.

وقتی مرحوم خالد روشن ، معین وزارت اطلاعات و فرهنگ بود به ضیاً قاریزاده پیشنهاد نمود که مدیریت " طبع کتب " را بپذیرد. قاریزاده ، به مرحوم روشن نوشت : بعد از اظهار امتنان و محبت :

" مدیر طبع کتب من نمی شوم روشن --- اگرچه ام بنمائی ز آویزان "

ضیاً قاریزاده اثری هم دارد بنام " طنزهای ادبی و تاریخی " که در فرانکفورت المان در سال ۱۹۹۷ م به طبع رسیده است.

ضیا قاریزاده تمام عمر خود را در خدمت فرهنگ کشور یا بحیث کارمند دولت در وزارت اطلاعات و فرهنگ ، معارف و انجمن تاریخ و یا به صفت نویسنده ، شاعر آزاد گفتار و آواز خوان خوش آواز سپری نمود و در این راه گل های ادبی و فرهنگی صاحبقدر به گلشن ادب و فرهنگ کشور ، با صداقت ، پاکی ضمیر و احساس وطنخواهی عظیمی تقدیم نمود.

" بلی خامه شاعران پاک به -- و گرنه چونی پای بر خاک به "
"خوش ان خامه کان شعر موزون نوشت -- به عشق وطن نیک مضمون نوشت"

مرحوم ضیا قاریزاده در عهد جوانی به همه شعرای همزمان خویش بشمول مرحوم قاری عبدالله ملک الشعرا ، مرحوم استاد عبدالحق بیتاب ، مرحوم استاد خلیل الله خلیلی ، مرحوم محمد ابراهیم خلیل ، مرحوم شایق جمال کابلی ، اخلاص و ارادت داشت. یکی از استادان ایکه در زمینه ادب و نگارش به ضیا قاریزاده رهنمائی کرد ، مرحوم استاد محمد عثمان صدقی بود (که با خواهر ضیا قاریزاده ازدواج نموده بود).

به استادان شعر دری ارادت داشت. مانند سنائی غزنوی ، مولانا جلال الدین محمد بلخی رومی ، سعدی شیرازی ، صاب اصفهانی و میرزا عبدالقادر بیدل. کلیات اقبال لاهوری را پیوسته با خود میداشت و تأثیر همهء این بزرگان در شعر او سراخ میشود گرچه از خود سبک آزاد داشت.

در زمینه موسیقی و آوازخوانی به استاد قاسم ، استاد محمد حسین و دیگر اهل موسیقی خرابات کابل ، اشنائی و ارادت داشت و دوستدار اشعار مرحوم عبدالغفور برشنا بود. در سالهای اخیر اقامت کابل اشعار بیدل را از زبان استاد مرحوم سرآهنگ میشنید و لذت میبرد.

اولین مجموعه شعر ضیا قاریزاده که **نینواز** نام داشت در محیط کابل استقبال گردید. در آن سالها بعد از جنگ جهانی (که افغانستان از ضربت مستقیم آن در کنار مانده بود) ضیا قاریزاده بحیث یک شاعر جوان شهرت یافت.

ضیا قاریزاده در رادیو کابل زمانیکه مرکز برودکاست آن در چمن حضوری بود و بعداً در سالیانیکه مرکز آن در باغ عمومی بود ، همکاری داشت. بعد از آنکه ثبت اواز روی فیته در استدیوی باغ عمومی از نظر تخیلی ممکن گردید ، سرود های خود را بنام **گبوتر** ، ثبت نمود و یگانه هنرمندی بود که شعر خود را بقلم میاورد و به آواز میخواند.

بعداً با ریاست مطبوعات که در آن زمان متکفل امور اطلاعات و فرهنگ بود ، همکاری نمود و ادارهء صحنهء تمثیل را بعهده گرفت که در یک عمارت متصل لیسهء استقلال واقع بود و با مرحوم عبدالرحمن بینا ، استاد عبدالقیوم بیسد و محمد علی رونق ، آشنا شد.

ضیا قاریزاده از ادارهء دفترداری و دوسیه بازی اداره ، صحنهء تمثیل که مطابق ذوق و رغبت او نبود ، خسته شده کناره گرفت.

ضیا قاریزاده از همه اولتر ، مرد مهربان ، دلسوز و دارای احساسات انسانی عالی بود. دلسوزی او بدیگران خاصاً غربا و احساسات انسانی قاریزاده در اکثر اشعار و نوشته های او منعکس گردیده است.

که غلام همت والای بابہ خار کشم	--	که خار غم کشد و منت خسان نکشد
ز بار خار از ان ، شانه اش نشد خالی	--	که بارمنت دونان پی دونان نکشد.
قد خمیده او را بچشم کم منگر	--	که تیر خار بجز پشت این کمان نکشد"

و یا در شعر " دست گدا "

" دیروز بیوه ای به گدایی کشید دست	--	از زیر برقی که بجز آستر نداشت
صد پاره بود پیرهن پینه، پینه اش	--	چیزی بنام جامه زپا تا به سر نداشت"

همچنان در غزل " روح آزاد" میگوید:

" غریبان را به احسان یاد کردن	--	مریضان را بدرمان شاد کردن
یتیمانرا سرشک از رو گرفتن	--	بنای مسکنت بر باد کردن
خزان جور را از بیخ کندن	--	بهار معدلت بنیاد کردن "

قاریزاده در پارچهء " شام غریبان" حالت زار غریبانرا به دلسوزی یک انسان صاحبدل تعریف می نماید:

" سرما شد و افزود به آلام غریبان -- افگند خنک لرزه به اندام غریبان
 احوال دل غمزده را غمزده داند -- هرکس نبود محرم پیغام غریبان "

ضیا قاریزاده یکی از شعرای وطنخواه و وطن دوست است که هموطنان خویش را به وطنخواهی، همدلی و اتفاق دعوت میکند و در این راه به صدها نوشته، گفتار و نصیحت نامه های شعری دارد.

" بیا که یکدل و یکرنگ و یکزبان باشیم -- برای وحدت این قوم جانفشان باشیم
 نفاق را نگذاریم پا نهد، بمیان -- زمکر و حیلۀ ایام در امان باشیم
 بیا که جان برهء خاک خود نثار کنیم -- بیا که زنده بتاریخ جاویدان باشیم

قاریزاده در تمام دور زندگی خود، چه در ایام جوانی و یا در هنگام پیری، مردم را به جهش، کار و خدمتگزاری بوطن تشویق نموده است و کار و جهش، عقل و دانش را وسیله نجات از بدبختی ها دانسته است. این گفته ها در شعر " ای بلبل شوریده " هویدا است.

" خم گشته یکی پیری با تازه جوانی گفت -- بر خیز که بر خیزیم تیر از تو کمان از من
 وقت است که در گردون، آواز بر اندازیم -- این بزم تپش را شور از تو بیان از من "

ضیا قاریزاده در حالیکه به ارزشهای فرهنگی و بزرگواری تمدن و وطنش افتخار می نماید و سهمگیری مردان بزرگ را، خاصاً در دوران تمدن اسلامی افغانستان، در ارتقاء و تعالی فرهنگ اسلامی می ستاید، از غفلت و پسمانی کنونی هم در افغانستان و هم در دیگر کشورهای اسلامی به شدت شکایت می نماید.

" ای یاد گذشته ات درخشان	---	ای فکر کنونی ات سیه چال
گم کرده تمدن قدیمی	---	ای مرکز علم و پند و امثال
تا چند بخواب خوش غنودن	---	آخر که ترا نمود اغفال
از خانهء مکه شور برخاست	---	کاسلام چرا زبون امیال
از غزنه و بلخ روح محمود	---	تهدید کند ترا به اعجال
بگرای بزندگانی نو	---	درکش سرخواب خط ابطال

ضیا قاریزاده یکی از مردان دانشمند کشور بود که علاوه بر اینکه کسب تعلیم و تربیه را حق مردم میدانست، آموختن و تعلیم متداوم را متضمن رعایت و دستیابی به دیگر ارزشها و حقوق نیز حساب می نمود. برحسب حکم اسلامی، تعلیم و تربیه را برای مسلمانها، فرض حق حکم می نمود و آنرا برای هر انسان و هر افغان (مرد و زن) مایهء عزت و شخصیت می پنداشت. کسب تعلیم و تربیه را خاصاً برای زنان و دختران افغان بصورت جدی توصیه نموده است. این همه احساسات و توصیه های او برای کسب تعلیم و تربیه، بطور مشخص به دختران و زنان در پارچهء شعر پر فیض بنام " بدختران شرق " از زبان مادر شرقی چنین خلاصه میگردد:

ای دختر با تمیز مادر	---	ای لخت جگر عزیز مادر
ای تازه نهال باغ مشرق	---	ای روشنی چراغ مشرق
ای مادر مهربان فردا	---	ای کوکب آسمان فردا
خواهم بزبان مادرانه	---	پندی دهمت در این زمانه
بر خیز دگر که روزگار است	---	غافل منشین که سخت عار است
هشدار که رنگ و بوی تقلید	---	مسعود نسازدت به تزئید
مکتب برو و سبق بیاموز	---	علمست چو فرض حق ، بیاموز
از جهل گریز و ذلت او	---	در علم گرای و عزت او
رو دامن دانش و خرد گر	---	از دانش و خرد مدد گیر
اولاد تو تربیت پذیرست	---	این کار ترا که ناگزیرست
بی علم مجال تربیت کو ؟	---	بی پای طی منازلت کو ؟
در دامن مادر خردمند	---	صدبار نکو نموی فرزند
در کشمکش و نزاع هستی	---	آماده بکن دفاع هستی
در بحر محاط زندگانی	---	در زورق این جهان فانی
زن لنگر و مرد بادبانست	---	زن بازوی مرد را توانست
زن هادی کاروان هستیست	---	زن تکیه نردبان هستیست
در حق و حقوق اجتماعی	---	در جمله شقوق اجتماعی
سهم زن و مرد شد برابر	---	این است وصیت پیمبر (ص)
در محمل و کاروان هستی	---	هستند دو همعنان هستی
دو دست زهم گره گشاید	---	یکدست صدا نمی براید

گفته آمد که شهادت پدر بر ضیاً قاریزاده و خانواده قاری دوست محمد تاثیر ناگوار گذاشت و یتیمان پدر را تا سالهای درازی در ماتم ماندند. علاوه بر آن برادر بزرگتر از او در ایام جوانی به ناحق محبوس شد و در محبس جان داد. آنچه در منزل از پدر مانده بود، دوبار چور شد. این همه واقعات ناگوار و نا توانی اقتصادی ، بر ضیاً قاریزاده اثر نمود که در طول حیات فرهنگی و ادبی او در نوشته ها و اشعار او منعکس شده است. شعر " بلبل اسیر" نمونه از آن آثار است.

" چه صبحی کز هوای دلپذیرش	---	بهر سو مشک می پاشید ، عبیرش
بدور گونه گل شبنم تر	---	فتاده چون عرق بر روی دلبر
گل اندام نازو بلبل در رجا بود	---	خلاصه هر طرف بزمی بپا بود
بدیدم بلبلی در بسته در دام	---	که میزد ناله از بیداد ایام
اسیرش کرده صیادی زرنگی	---	شکسته بال پروازش بسنگی
ز استبداد چرخ کینه پرورد	---	همه زد ناله و خون گریه میکرد
به آه و ناله میخواند این ترانه	---	که ای نو باوگان نازدانه
بدام بیکیستی افتاده ام زار	---	اسیرم نقط شان در خط پرکار
شوید آگه ز حال ما درخویش	---	ز حال مادر غم پرور خویش
همان موجود بیکیس مادر ماست	---	یگانه سر پرست و یاور ماست

بجزوی درجهان یاری نداریم	---	رئیس و یار و غمخواری نداریم
بگفت این نکته و لب را فرو بست	---	فغان و گریه اش راه گلو بست
بیامد قطرهء خون از دهانش	---	جدا شد از بدن روح روانش

زمانیکه ضیا قاریزاده در مورد آزاد بودن کشورش و یا توسعه و انکشاف کشور ، آموختن دانش جهت حیات آبرومند و مرفع حرف میزند ، او با احساساتی که شائسته مردان بزرگ است گفته های خود را در ورای کلمات روان ، قابل فهم و اشعار مردمی به هموطنان عرضه مینماید. او در پارچه " چراغ وطن " میگوید.

" چه گوید شهیدان داغ وطن	---	که ای نور چشم و چراغ وطن
بخاک منه پای بیگانه را	---	نگه کن بخون خود این خانه را"

و یا در قصیدهء " روح سرگردان " که بعداً توسط قاریزاده " خانهء دانش " نامیده شد و به مناسبت زیارت مقبره مرحوم محمود طرزی در سال ۱۳۲۰ هـ ش سروده شده است.

" در کنار سواحل بوسفور	---	گذرم شد به سوی اهل قبور
در خلال خیال میدیدم	---	شمع نورانی پدید از دور
جان بدل گفت روح محمود است	---	روح محمود طرزی مشهور
اولین قوت از برای ملل	---	اهتمام معارف است ضرور
ثروت و اقتصاد و ثروت و پول	---	همه گردد ز راه دانش جور
بوجود آورید جمعی را	---	حاکم نفس و حامی کلتور "

باید گفت که زیادترین نوشته ها ، گفته ها و منظومه های ضیا قاریزاده و لوهم با کلام طنز گفته شده اند ، اهداف روشنائی ، تعلیمی ، انتباهی و اصلاحی دارند و با کلمات و عباراتی ارائه شده اند که عام الفهم اند مانند پارچه " فرمان جعلی " .

" مدیر مالیء غزنه ساخت فرمانی	---	که ملک احمد ضبط است آنچه موجود است
اگر تمر د از و سرزند قرار اصول	---	خودش اسیر و عیالش فرار بهسود است
به حيله زيور و نقدش گرفت و گفت برو	---	کنم نوشته که احمد نبود ، محمود است "

و یا در پارچه " باج عروسی "

" کلبی بچهء مقصود ساکن رکاخانه	--	زن کرده و در مانده در پیسه طویانه
بی کند و بی ارزن افتاده بفکر زن	--	دارد که شود از غم آواره و دیوانه
این دخترک انسان است نی مال ونی حیوانست	--	حیف است که بفروشد چون پنبه و پندانه"

ضیا قاریزاده با همه دانشمندی و مقام عالی فرهنگی ، مرد مردم بود ، به سادگی تمام و باعوائید نهایت اقل زندگی میکرد.

ز دنیا و زماfiها گذشتیم	---	" گذشتیم از همه دنیا گذشتیم
سکندر وار بردار گذشتیم	---	ز ساز و برگ هستی دل گرفتیم
ضیا امروز از فردا گذشتیم	---	خبر از حال خود دیگر نداریم

در مورد شادباشی از توانائی ادبی ، شعری و افکار جوان و آرزوهای شاعر برای تعالی وطنش ، بخشی از نوشته های دو بزرگ مرد سخن ، ادب و فرهنگ ، استادان خلیل الله خلیلی و سعید نفیسی را با ارتباط نشر " پیام باختر " اثر ضیا قاریزاده ، نقل می نمایم:

مرحوم استاد خلیلی :

" در این روزگار که از زادگاه سنائی و مولوی گفتار نغز دری اندک اندک رخت می بندد و گیتی بر آنست که آن گلبنگ آسمانی را در شکنج سال و ماه کم کم ناپدید گرداند و این سرود دل انگیز که بازمانده نواهای جانبخش جامی و بیدلست در این سرزمین فرخنده دستخوش گویندگان لفظ باف معنی فراموشکن ابتکار ناپسند شود، " پیام باختر " ریخته خامهء گویندهء جوان و توانای ضیای قاری زاده متعنا الله بمقائه یکی از مواهب آلهیست که باید بدیدن ان شادشد و از دل بر آن درود خواند.

پیام باختر نمونه شعر نواست که بآئین گویندگان باستان سروده شده و در آن قدرت سخنور و تاثیر سخن پدیدار میگردد، یعنی مطالب امروزه را میتوان در آن بزبان نظامی و دیگر گویندگان نامی شنیده مرا پندار بر آنست که در این عصر هر قدر سخن بدین اسلوب نزدیکتر باشد بحال ما نافع تر است و امیدوارم این مجموعه که زاده عصر و نماینده اندیشهء بسیار روشن و تابناک شاعر بلند پایه و سخنور مبتکر و توانای ماست ، زود حیلء طبع پوشد."

مرحوم سعید نفیسی :

" آقای قاری زاده باز درین روزها مجموعه اشعار تازهء سروده و بمجمع دری نویسان و فارسی گویان تقدیم کرده. بسا از شعرهای ملی و اجتماعی که گاه گاه در انیس ، اصلاح ، پشتون ژغ ، برگ سبز ، ژوندون و آریانا بصورت متفرق نشر کرده غیر از این مجموعه میباشد. این سومین سرود نامه پسندیده ضیا یعنی جوان فاضل و حساس بوده دنبالهء مجموعه (نی نواز) رساله آزادگان (نواى پشتونستان) اوست که بزیر طبع آراسته خواهد شد. در حقیقت این اثر ترجمه آلام و جدانها و نغمه روحهای شکسته ایست که از جمعیت شریقیان بلند شده ، ازین آتشپاره کوچک کانون نهفته بزرگی زبانه می زند که نه تنها حوزه کابل را ، بل وادی سند ، دشت خوارزم ، بیضه پارس و دریابار سند را بشور خواهد آورد. بویژه امروز که این نجوی در میان دل و زبان این جامعه ها غم غم مینماید درد های دیرین و نوین شریقیان است. پس چاپ آنرا پیش تر از آثار غیر مطبوعه بیشتر خواهانم.

بالاترین غنیمت و فایدهائی که از تابستان و پائیز امسال هنگام اقامت در کابل بردم آشنائی نزدیک و مصاحبه و مغاوضه با سر آمدان سخن سرایان فارسی زبان افغانستان بود. پیش از آنکه بیدارشان نایل شوم آنچه از گفتار شان چاپ شده بود با شور خوانده بودم اما چون بیدارشان رسیدیم دیدم آنچه تا کنون بمن رسیده بود قطره ای از دریا و ذره ای از خرمن ها بود.

اینکه بجرأت می توانم گفت که امروز در افغانستان سخن سرایانی هستند که سودبخش جهان ادب و مایه افزای عالم فکر و ذوقند نه تنها سرزمین مادریشان از گفتار آنها بهره می برد بلکه فارسی زبانان کشورهای دیگر هندوستان و ایران از خوان فضل و هنر شان کاسه کاسه و قدح قدح زلال جان فزای توانند برداشت.

یکی از برگزیدگان این قوم شاعر مفلک و سخن سرای محقق ضیا قاریزاده است که در انجام لفظ و شیوایی معنی نغزی مضمون و قدرت نمایی در بیان مطلب امروز از گویندگان توانای عصرست. این مجموعه اشعار بنام پیام باختر طلعیته مشرق که در این صحایف بنظر خوانندگان می رسد و پیش از انتشار امتیاز خواندن آن بمن رسیده است خود بهترین گواه اوج لفظ و معنی در سخن اوست.

در پیام باختر هم ضیا قاریزاده منظومه های بسیار بهمین روش سروده است. خاصیت دیگر شعر او اجتماعیاتست که ازین حیث راستی این کتاب آئینه زوده ای تمام نمایی از حالت امروز اکثر از ممالک اسلامیست و اینجانب و اهل فن قدرت شاعر را می بیند زیرا که زبردست ترین گویندگان کسانی اند که معرف و نماینده عصر خویشتن باشند.

ضیا قاریزاده ، مرد سخن و ادب ، شاعر دلسوز و وطنخوا ، اوازخوان خوش صدا و دلپذیر بود که سالهای دراز بنام کبوتر آواز میخواند و هموطنان ، صدا ، کمپوز و غزلهای را که ضیا قاریزاده خود ساخته بود دوست داشتند. ضیا قاریزاده صدای گیرا و پر سوز داشت. کمتر کسی بالاتر از عمر چهل ساله در افغانستان باشند که غزل " مشک تازه می بارد ، ابر بهمن کابل " را و یا " از غمت این نازنین ، عزم سفر میکنم ". نشنیده باشد. غزل " مشک تازه می بارد ، ابر بهمن کابل " عشق ، محبت و علاقه خاص او را به زادگاهش ، کابل ، هویدا می نماید و به چنان سوزی سروده شده است که با شنیدن آن اشک از چشمان کابل دوستان سرازیر میشود و این حالت حتی در محافل عروسی ، زمانیکه موقع رقص ، خوشی و پاکوبی است ، نیز ظاهر شده است.

استاد قاریزاده میگفت که در هنر موسیقی ، او شاگرد مردان بزرگ فرهنگی ، چون استاد قاسم و استاد برشنا است. ثمر چند ساله آواز خوانی ضیا قاریزاده ، تهیه بیش از ۲۵ آهنگ به آواز این مرد بزرگ فرهنگی وطن ، شاعر و آواز خوان ، در رادیو افغانستان می باشد. اکثریت غزلها و کمپوز آهنگ ها از ان خود ضیا قاریزاده است. اما بعضی مطالع از دیگر شعرای نامی اند.

فهرست مطالع این آهنگها این است:

- الا ای نواز آخر نواي
- بيا شب های مهتاب است
- خروشی ، ناله ای شوری صدای
- تو ای ماه یگانه مکن دیگر بهانه
- بيا تا گل بر افشانیم و می درساغر اندازیم
- گشتیم و آخر بر باد ازین دل
- فلک را سقف بشکافیم و طرح نو در اندازیم
- فریاد از این دل فریاد از این دل

• دلم را سر بسر سودا گرفته که در زلف بتان ما واگرفته

- رفتیم ازین باغ هجر تو حاصل
- چشم بیمار مرا بیمار ساخت
- داغ تمنا چون لاله بر دل
- جلوه هایست کار ما را زار ساخت
- با سر زلف تو گفتم که مرا دل اینجاست
- مشک تازه می بارد ابر بهمن کابل
- گفت که شب گمشده گان را همه منزل اینجاست
- الا ماه الا ای ماه انار دانه
- سحر گل ما در
- میدد دانه انار دانه نداره
- بیاد داری که روز اول
- او باغوانه (پشتو)
- من دانم و آنکه مرا آفریدست دلبرم
- چمن چراغان است هی هی گل من
- من ترا قسم می تم شب بیا به منزل من
- برخیز که عالم را هنگام نمود آمد
- کشاده روز خوش و ناخوش زمان گذر
- این مشیت غباری را انجم به سجود آمد
- هستی ما نظام
- ای واه گل من
- گردش بی مقام ما
- زندگی بی دوام ما
- می نگریم و میرویم
- اگر آهی کشم صحرا بسوزد
- درین چمن دل مرغان زمان زمان دگر است
- به شاخ گل دگر است و به آشیان دگر است

قابل ذکر است که استاد به موسیقی از جهت خوش سلیقه گی و ذوقی پرداخته است نه از روی شهرت طلبی.

علاوه بر آهنگ هایکه شخص قاریزده سروده است، تعداد کثیر هنرمندان مشهور که مقام استادی در هنر موسیقی داشتند، " استاد رحیم بخش ، استاد شیدا" غزلهای ضیا قاریزاده را با شوق می سرودند. آوازخوانهای خوش خوان و مشهور کشور ، چون حالاند ، ناشناس ، احمد ظاهر ، صابر شیرزوی ، ابراهیم نسیم ، احمد ولی و دیگران ، غزلیات قاریزاده را در ضمن آهنگ موسیقی با صدای دلپذیر به وطنداران پیشکش نموده اند.

با آنکه تعداد زیاد آهنگ ها که تصنیف آنها نیز از آن قاریزاده هستند ، ضیا قاریزاده از ثبت ، نشر و فروش کست ها و پخش سی دی ها ، هیچ استفادهء مادی نبرده است. استاد قاریزاده

بمن گفته بود که : " روزی بدکان یکی از افغانهای مقیم تورانتو رفتم ، CD را یافتم که اهنگ های من در آن ثبت گردیده بود و یکی از پر فروش ترین سی دی ها بود. از دکاندار پرسیدم چه کسانی به این کار دست زده اند ؟ گفت : نمیدانم " من گفتم شما چه گفتید ؟ او جواب داد هیچ. من خوشحالم که هموطنان حتی در غیاب من ، شعر و آواز مرا دوست دارند. من هرچه از شعر، سخن و هنر دارم ، به مردم افغانستان بخشیده ام"

باوجودیکه با بعضی از حلقه های سیاسی خاصاً در دههء پنجا و شصت تماس داشت ، ضیا قاریزاده گاهی شخصیت سیاسی نبوده است. او همه عمر در خدمت ادب ، سخن و فرهنگ بود. او با همه حلقه های ادبی و هنری ، آشنا بود. همه او را دوست داشتند و به او احترام بخصوص قایل بودند. قاریزاده تا آخر حیات با رسانه های گروهی بیرون مرزی همکاری ادبی و هنری داشت.

مانند هزاران مرد و زن هموطن ضیا قاریزاده اشغال افغانستانرا تقبیح کرد و با سخن و قلم با اشغال و طنش مبارزه نمود. ضیا قاریزاده از بدبختی ها و دهشت دههء هشتاد و نود در وطن و دوره تاریکی فرهنگی و جنگ های داخلی رنج می برد. با عشق و محبتی که به کشورش داشت تا آن زمانی به کابل ماند که خانم مهربان او فوت کرد. با آنکه تنهائی و بیکسی او را رنج میداد چونکه پنج دختر و دو پسر او افغانستانرا ترک نموده بودند ، او هنوز در کابل تک و تنها زندگی مینمود.

قاریزاده زمانی مجبوراً و با تکالیف بیش از حد وطنش را ترک گفت که خانهء او را به راکت بستند ، کتب و نوشته های او را آتش زدند و هرچه در زندگی داشت دزدیدند. قاریزاده با کمک و همکاری خانوادهء خود از راه نسبتاً محفوظی ، وطنش را ترک گفت. وقتی من او را در پاریس استقبال کردم ، قاریزاده نهایت ضعیف و مریض بود و یک بکس کهنهء بزرگ چرمی با خود داشت. بکس را برداشتم ، فهمیدم که چیزی در آن ندارد ، محض یک پیراهن کهنه و سه جلد کتاب داشت که گاهی اینطرف و آنطرف بکس لول میخوردند. این بود همه دارای و حیات مادی قاریزاده که در میان یک بکس چرمی کهنه از افغانستان بیرون آورده بود.

قاریزاده بعد از شش ماه به تورنتوی کانادا مهاجرت کرد، جایکه سه دختر و دو پسر او مهاجرت نموده بودند. باز یافتن دختران و پسران برای قاریزاده حیات دوباره بخشید و تا آخر عمر با نعمت مادی ، آنچه برای مهاجرین میسر بود ، زندگی نمود. او دائماً از محبت فرزنداناش برخوردار بود ، شکر خداوند را بجای می آورد.

ضیا قاریزاده چهار سال قبل آهسته ، آهسته روشنائی چشم های خود را از دست داد تا آنجا که شاعر و آوازخوان، کور شد اما عقل کامل ، دانش معنوی و حافظه قوی را گاهی از دست نداد. دو هفته قبل از مرگش ، در طرف دیگر سیم تلفون با چنان بزرگواری ، دانشمندی و صدای رسا حرف میزد که گوئی جوان سی ساله باشد. زمانی مصاحبهء او را در شروع سال ۲۰۰۷ با BBC شنیدم ، افتخارم بر وجود قاریزاده ، هم برای خانواده او و هم برای کشورش بالاتر از بیشتر شد.

ضیا قاریزاده با خواست خداوند (ج) مرد چونکه او خود مرگ را آرزو نموده بود.

" بیا ای مرگ باری وارهان زین شور و سر گوشم
بنه چون بالش پر تا قیامت زیر سر گوشم "

قاریزاده در پارچه شعر " اشک مجنون " ترک دنیا نموده است و خود را به رحمت حق پیوسته.

" گذشتیم از همه دنیا گذشتیم --- ز دنیا و زما فیها گذشتیم
خبر از حال خود دیگر نداریم --- ضیا امروز از فردا گذشتیم "

مانند اکثر دانشمندان صاحب عقیدت، ضیا قاریزاده مرثیه خود را بنام " مرثیه شاعر " سروده بود.

ما که مردم هایهو نکنید
هیچ در مرگ من غلو نکنید
بیصدایم بخاک بسپارید
مرگم اعلان رادیو نکنید
در شب سه چلو پلو نپزید
گرم بزم می و سبو نکنید
خیر و خیرات لازم فقر است
قرض از خوشو ننو نکنید
بچه را زیر پا نگذارید
آب این دجله تا گلو نکنید

ضیا قاریزاده ، عشق ، علاقه و محبت عظیمی بوطن و زادگاهش داشت و گاهی روح او آرام نبودی اگر در خاک میهنش دفن نشدی. ضیا قاریزاده توصیه جدی نموده بود که جنازه او را بوطنش انتقال دهند و در پهلوی مادر عزیز و خانم باوفایش دفن نمایند. ضیا قاریزاده ، شاعریکه هیچگاه از وطنش دور نبود ، بزادگاهش باز میگردد.

روح مبارک او شاد و برحمت خداوند باشد.